مجله مطالعات حقوق

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

قلمرو حقوقی ادای دیون اموات و دیدگاه قرآن و فقه نسبت به تعهدات و وظایف بازماندگان متوفی

شهره ربانی[۱]

چکیده

علیرغم اینکه با مرگ هر انسانی، پرونده حیاتش بسته می‌شود اما از آنجائی که موضوع اموال باقی‌مانده وی، یک موضوع مادی است لذا تا زمان تصفیه ماترک متوفی پرونده دارائی‌اش مفتوح است. به دلیل اهمیت خاص این مسئله، پژوهش جاری با در نظر داشت این مقوله بااهمیت، به شیوه تحلیلی-توصیفی و با استفاده از ابزار مطالعات کتابخانه‌ای پیرامون قلمرو حقوقی ادای دیون اموات و دیدگاه قرآن و فقه نسبت به تعهدات و وظایف بازماندگان متوفی ژرف کاوی نموده است. نتایج بیانگر آن است که بر اساس ماده ٦٨٦ قانون مدنی ورثه ملزم نیستند غیر از ترکه، چیزی به بستانکاران بدهند پس چنانچه فردی فوت کند یا اموالی از خود بجا گذاشته است و یا اموالی پس از مرگ نداشته باشد لذا اگر متوفی فاقد ماترک باشد ورثه ملزم به تصفیه بدهی وی نمی‌باشند اما اگر ماترکی از وی باقی‌مانده باشد ورثه ملزم‌اند که از ماترک وی بدهی طلبکاران را بپردازند و قانون مدنی در این خصوص اشعار دارد: مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی، وقتی مستقر می‌شود که دیونی که برتر که میت تعلق‌گرفته، به طلبکار پرداخت شود. متعاقباً در ماده ۷۸۸ البته در خصوص حال شدن دیون متوفی، یک استثنایی در قانون پیش‌بینی‌شده است و آن مسئله رهن است یعنی اگر راهن، مالی را به رهن مرتهن می‌دهد و بعد فوت کند، دیون راهن در این صورت حال نمی‌شود زیرا قانون مدنی در این خصوص تأکید نموده است که عقد رهن با فوت راهن یا مرتهن فسخ نمی‌گردد. همین موضوع درآیات قرآن و نصوص فقهی نیز انعکاس یافته و حتی تکالیفی در قالب وصیت برای بازماندگان(همسر و فرزند) نسبت به پرداخت دیون متوفی، متصور گردیده است.

کلمات کلیدی: دیون متوفی، تعهدات مالی، حال شدن دیون، ترکه، قانون مدنی، قرآن و حدیث

[۱] کارشناسی ارشد، حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نطنز، نطنز، ایران (نویسنده مسئول)
shohreh.rabani88@yahoo.com

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

مقدمه

قانون‌گذار در باب حفظ حقوق طلبکاران و حقوقی که به اعیان ترکه تعلق می‌گیرد حکمی را بیان داشته، که در صورت انجام معامله از ناحیه وارثین نسبت به اعیان ترکه، طلبکاران می‌توانند آن معامله را بر هم بزنند. وراث نیز مخیرند بعد تصرفات ناقله در اعیان ترکه یا نسبت به ادای دیون متوفی از مال شخصی خود یا از ترکه اقدام نمایند و با این کار جلوی ابطال معامله با ثالث را بگیرند یا اینکه در صورت عدم پرداخت سرنوشت عقد را در مورد رد یا تنفیذ معامله، به دست طلبکاران بسپارند. بدیهی است دیون متوفی به وراث تعلق ندارد، بلکه به ترکه تعلق دارد و ورثه ملزم نیستند غیر از ترکه چیزی به طلبکاران بدهند. برای اینکه ترکه آماده پیوستن به دارایی ورثه شود باید تصفیه گردد و دیون و واجبات مالی مورث مقدم بر تملک وارثان می‌باشد. همان‌گونه که در ماده ۸۶۸ قانون مدنی بیان‌شده«مالکیت ورثه نسبت به ترکه متوفی مستقر نمی‌شود، مگر پس از ادای حقوق و دیونی که به ترکه میت تعلق دارد». همچنین در قرآن مجید بیان‌شده است : «یوصیکُمُ اللّهُ فی أوْلَادکُمْ للذّکَرِ مثْلُ حَظّ الْأُنْثَیینِ فَإنْ کُنّ نسَاءً فَوْقَ اثْنَتَینِ فَلَهُنّ ثُلُثَا مَا تَرکَ وَإنْ کَانَتْ وَاحدَةً فَلَهَا النّصْفُ وَلأَبَوَیه لکُلّ وَاحد منْهُمَا السّدُسُ ممّا تَرکَ إنْ کَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإنْ لَمْ یکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمّه الثّلُثُ فَإنْ کَانَ لَهُ إخْوَةٌ فَلأُمّه السّدُسُ منْ بَعْد وَصیةٍ یوصی بهَا أَوْ دَینٍ آبَاؤُکُمْ وَأَبْنَاؤُکُمْ لَا تَدْرُونَ أَیهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعًا فَرِیضَةً منَ اللّه إنّ اللّهَ کَانَ عَلیمًا حَکیمًا» که شارع مقدس دیون متوفی را مقدم بر حق ورثه قرار داده است. بنابراین تصرفات وارث در ترکه بایستی در راستای ادای دین متوفی باشد تا مشروع و معتبر قلمداد شوند. چنانچه وارث نسبت به تمام یا بخشی از ترکه تصرفاتی معارض با حقوق و دیون بستانکاران نمایند، بستانکاران می‌توانند با طرح دعوای ابطال معامله، جلوی تضییع حقوق خود را بگیرند.

امروزه بعد فوت، وراث بدون اطلاع از قوانین اقدام به تصفیه و فروش ترکه متوفی می‌نمایند ولی قانون‌گذار در جهت حفظ حقوق اشخاص ثالث اختیاراتی را به طلبکاران اعطا نموده است. لذا در جهت شناسایی و حفظ حقوق بستانکاران و آگاهی افراد در خصوص ماترک متوفی و همچنین درباره تصرفات وراث در ماترک متوفی، نیاز به انجام تحقیق می‌باشد. نکته حائز اهمیت این است که اگر ورثه ترکه را قبول کنند، هر یک مسئول ادای تمام دیون به نسبت سهم خود خواهند بود، به‌جز زمانی که ثابت کنند، دیون متوفی افزون بر ترکه بوده و در حقیقت بار اثبات این‌که ترکه در برابر بدهی‌ها پاسخگو نیست بر عهده ورثه می‌باشد و اگر نتوانند این امر را اثبات نمایند، باید کلیه دیون را به نسبت سهم خود از اموال خودشان پرداخت کنند. به‌طورکلی باید به این امر توجه نمود که برای احقاق حقوق خود و دریافت طلب از فردی که فوت نموده نیاز است تا در مورد اولویت‌های دیونی که داشته اطلاع داشت تا بتوان در زمان مناسب اقدام نمود. لذا در این جستار سعی بر این است که در حد امکان و بضاعت و با بهره‌گیری از دریای بیکران فقه و کتب معتبر اعم از فقهی و حقوقی موضوع مورد رسیدگی قرار گیرد.

ماهیت شناسی دیون

دین در لغت به معنای وام است که پرداخت آن مدت معینی داشته باشد و همچنین به معنای وام دادن، قرض دادن آمده است (جبران مسعود،۱۳۹۳: ۸۰۹). دیون جمع دین است و آن عبارت است از: چیزی است در عهده کسی که ملتزم به ایفاء می‌باشد که آن را ما فی‌الذمه نیز گویند و به اعتبار طلبکار نامند(امامی،۱۳۹۰: ۳۲). در فقه دین عبارت است از استحقاق مالی بر ذمه دیگر(سعدی،۱٤۰۸: ۳٤). پس موضوع دین ممکن است کلی و در ذمه یا عین خارجی

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

باشد. همچنین دین در اصلاح فقهی به معنای قرض ذو الاجل که در ذمه استقراریافته و یا مال کلی ثابت در ذمه شخص بیان‌شده و اعم از قرض تلقی شده است و اگر عوض معاملات، مالی باشد که در ذمه قرار گیرد شامل معنای عام دین خواهد بود و دین عرفی نیز دینی است که با استقراض حاصل می‌شود(احمد،۱٤۱۵: ۱۹۳). بنابراین مفهوم دین در فقه و حقوق در همه موارد یکسان نبوده و آنچه در فقه بیشتر مدنظر قرارگرفته قرض و یا مال کلی ثابت در ذمه بوده است.

شهید ثانی دین را مالی که به‌صورت کلی در ذمه شخص قرارگرفته است و ذمه شخص به آن مشغول است می‌داند(شهید ثانی،۱٤۱۰: ۹). ایشان در کتاب مسالک الافهام در توضیح این مطلب اشاره می‌کند: مراد از دینی که در ذمه است مثل صد درهم ناظر به مفهوم کلی نوعی مثل کلی انسان نسبت به مفهوم نوع انسان نیست بلکه مقصود کلی طبیعی است زیرا کلی طبیعی در عالم خارج باوجود افرادش وجود دارد(همان: ١٤). به‌زعم نراقی: «ازنظر لغوی و عرفی، مراد از دین به معنای عام مال متعلق به ذمه است و فرقی نمی‌کند که سبب آنچه باشد و شامل دین به معنای اخص قرض نیز می‌شود» (نراقی،۱٤۱۵: ۲۹۸). امام خمینی (ره) در تعریف دین بیان می‌فرمایند: «دین مالی است کلی که در ذمه شخصی برای شخص دیگر به سببی از اسباب ثابت است. به کسی که ذمه‌اش به آن مشغول و بدهکار است مدیون و «مدین و به دیگری که طلبکار است) دائن و غریم گفته می‌شود و سبب دین یا قرض کردن است و یا امور اختیاری دیگری است؛ مانند این‌که آن مال کلی در سلم مبیع و یا در نسیه ثمن و یا در اجاره، اجرت و یا در ،ازدواج، صداق و یا در خلع عوض قرار داده شود و غیر این‌ها؛ و یا سبب آن امور غیر اختیاری و قهری است؛ کما این‌که در موارد ضمانات و نفقهٔ زوجهٔ دائم و مانند این‌ها می‌باشد؛ و دین احکام مشترکی دارد و احکامی (هم) که اختصاص به قرض و وام دارد» (خمینی،۱٤۱٤: ٦٤٧).

فقها در بیان مصادق مال و انواع مال آن را به سه دسته عین، منفعت و حق تقسیم نموده‌اند لذا وقتی مشهور فقها بیان می‌دارند که دین مال کلی فی الذمه است این تعریف شامل هر سه دسته یعنی عین و منفعت و حق می‌شود(امامی،۱۳۷۵: ۲۰). بسیاری از فقها، دین را مال فی الذمه و آنچه در ذمه شخص است بیان می‌کنند که این تعریف کلی از دین مورد اتفاق بیشتر فقها می‌باشد. به‌این‌ترتیب همان‌گونه که برخی از فقها تصریح کرده‌اند دین را دین مالی و مطلق مال می دانند و بقیه حقوق را دین به‌حساب نمی‌آورند (تبریزی،۱٤۲٦: ۲۰۳). همچنین دین در لسان فقها اعم از قرض تلقی شده است و اگر عرض معاملات مالی باشد که در ذمه قرار گیرد شامل معنی عام دین خواهد بود و دین عرفی نیز دینی است که با استقراض حاصل می‌شود. نکته دیگر آن است که تعهد در اصطلاح حقوقی را نمی‌توان با واژه دین که فقهای اسلام بکار برده‌اند مرادف دانست زیرا تعهد در اصطلاح حقوقی در معنی اعم از دین استعمال می‌شود؛ دین مال حکمی است که در ذمه استقراریافته و به‌عبارت‌دیگر دین موجب رد وجه نقد یا اموال مثلی است که قابلیت استقرار در ذمه را دارد و شامل تعهدات دیگر مانند تعهد به انجام یا خودداری از انجام عمل نمی‌شود.

میان مفهوم دین در فقه و حق دینی در ادبیات حقوقی رابطه تساوی برقرار است. «حق دینی حقی است مالی که شخص نسبت به دیگری دارد و می‌تواند از او انتقال و تسلیم مال یا انجام دادن کاری را بخواهد و مدیون مکلف است آن را انجام دهد. نام دیگر حق دینی حق شخصی است چراکه برای اجرای حق باید اجبار مدیون را به اجرای تعهد از دادگاه بخواهیم(کاتوزیان،۱۳۷٤: ۲٤). قانون مدنی بسیاری از مسائل مربوط به دین را در مبحث تعهدات بیان نموده است. حق دینی یک حق شخصی است و مستقیماً در مقابل مدیون می‌باشد به خلاف حق عینی که بر مال تعلق

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

می‌گیرد و در مقابل تمامی افراد می‌باشد؛ ولی باید به این مطلب توجه نمود که حق دینی بی رابطه با اموال خارجی مدیون نمی‌باشد و شعاعی بسیار رقیق و غیرمرئی نسبت به اموال مدیون دارد و بدین‌جهت در مواردی که شخصیت اقتصادی مدیون محو می‌گردد مانند مورد فوت و یا ضعیف می‌شود مانند مورد ورشکستگی آن شعاع غلیظ شده و حق وثیقه که یکی از اقسام حقوق عینی است نسبت به دارائی مدیون ایجاد می‌گردد. این تحول از خصایص حق مالی است و در حق غیرمالی مانند ولایت زوجیت و امثال آن یافت نمی‌شود (امامی،۱۳۷۵: ۲۰۶). در جستار کنونی، مفهوم دین ناظر به تعهدات مالی اعم از قرض و دین در کلی می‌باشد و از این نظر، با مفهوم فقها مترادف است و از طرفی، ناظر به دیون غیرمالی و تعهدات می‌باشد که با مفهوم حقوقدانان و قانون مترادف است. بنابراین، دین اعم از مالی و غیرمالی موردتوجه قرارگرفته است و جمع نظرات فقها و علمای حقوق می‌باشد.

پیشینه تحقیق

حسینی و همکاران در سال ۱۴۰۱ در تحقیقی تحت عنوان" بررسی احکام پرداخت بدهی متوفی . تسویه بدهی بدهکار در زمان ساسانیان از مادیان هزار دادستان "مادیان هزار دادستان یا مجموعه هزار فتوی، تنها نسخه خطی ناقص موجود از چندین مجموعه حقوقی دوره ساسانیان در دست است. مقاله حاضر از این نسخه، اصطلاح حقوقی توزش به معنی پرداخت بدهی و ادای دین متوفی و جبران خسارت متعهد و پیش توزشنی به معنی بازپرداخت و نحوه تسویه بدهکار را بررسی می‌کند؛ و هدف آن، تبیین احکام حقوقی ادای دین متوفی و نحوه تسویه بدهی در جامعه مدنی دوره ساسانیان است. برای این هدف، پرسشی مطرح می‌شود: قانون‌گذاران در صدور احکام توزش و پیش توزشنی چه مواردی را برای پرداخت بدهی و تسویه آن پیش‌بینی کردند؟ با استناد به قوانین موجود درمی‌یابیم که، قانون‌گذاران آگاهانه منازعات احتمالی بازماندگان در پرداخت بدهی متوفی و گریز احتمالی بدهکار از پرداخت و حتی تهیدستی بدهکار را پیش‌بینی کردند و احکامی صادر کردند تا ضمن پرداخت بدهی بدهکار و ادای دین متوفی، وظایف بازماندگان، بدهکار و ضامن مشخص شود و درگیری‌های احتمالی میان خانواده و بستانکار قانونی برطرف شود و با اتخاذ راهکارهای قانونی، هیچ راه گریزی برای انجام نشدن تعهدات وجود نداشته باشد. در همین خصوص نکویی و همکاران در سال ۱۴۰۱ در تحقیقی تحت عنوان" ماهیت حقوقی وجوه پرداختی به بازماندگان مستخدم متوفی از منظر رابطه با ماترک و ارث "ماهیت حقوقی وجوهی که طبق مقررات به وراث قانونی مستخدم متوفی پرداخت می‌شود، از حیث محسوب نشدن آن‌ها به‌عنوان جزئی از ماترک متوفی و درنتیجه، خروج از شمول احکام مربوط به ارث یا تلقی آن‌ها به‌عنوان جزء ماترک و درنهایت تبعیت از مقررات ارث و آثار مترتب بر آن، محل بحث است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بخشی از وجوه پرداختی به بازماندگان متوفی مانند حقوق وظیفه، پاداش پایان خدمت و وجه بیمه عمر، جزء ماترک نبوده و خارج از احکام مربوط به ارث است و بر اساس قوانین مربوط به‌طور مساوی یا به نسبت مقرر به بازماندگان واجد شرایط متوفی تعلق می‌گیرد. بخشی از وجوه پرداختی نیز مانند وجوه مربوط به مطالبات مالی مستخدم در ایام خدمت و حیات وی، شامل وجوه اضافه‌کار، تشویقی، کارانه، حق مأموریت و وجوه مرخصی‌های استحقاقی ذخیره‌شده، ماهیتاً ترکه و تابع احکام خاص ارث بوده و برابر مقررات ارث بین وراث تقسیم می‌گردد. متعاقباً بکری زاده و همکاران در سال ۱۴۰۱ در تحقیقی تحت عنوان"بررسی فقهی و حقوقی انتساب پرداخت دیون متعدد"موضوع انتساب پرداخت به یکی از چند دین، از مسائل مهم و بحث‌انگیزی

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

است که در حقوق مدنی و تجارت کاربرد فراوانی دارد. در دنیای حقوق، و در روابط مالی اشخاص با یکدیگر، ممکن است که افراد، دیون متعددی به یکدیگر داشته باشند؛ لذا هرگاه مدیون درصدد پرداخت یکی از دیون خود برآید، پرداخت مذکور را باید منتسب به کدام دین فرض کرد. موضوع دین و استقرار آن در حقوق مدنی از آن‌چنان اهمیتی برخوردار است که قانون‌گذار موادی از قانون مدنی را به این مهم اختصاص داده است. بحث ازآنجا اهمیتی مضاعف پیدا می‌کند که مدیون دیون متعددی دارد و با پرداخت و ایفاء مقداری از دیون، در خصوص انتساب و اختصاص مقدار ایفاء شده به یک دین خاص اختلاف‌نظر حادث می‌گردد.

وجوب اداء دین

تمام اموال و دارایی‌ای که هر انسانی به جهت نیازهای فردی و شئون اجتماعی باید دارا باشد و از دست دادن آن موجب عسر و حرج یا منقصت عرفی است (ذکر خانه در اکثر روایات از باب مثال متداول بود)، از مستثنیات دین بوده و فروش آن جهت اداء دین واجب نیست، همچنان که طلبکار (حتی حاکم شرع) نیز جهت دریافت طلب خود نمی‌تواند بدهکار را ملزم به فروش آن کند مگر اینکه آن اموال به‌عنوان رهن نزد طلبکار قرارگرفته باشد. بدیهی است که اگر کاهش دادن کمیت یا کیفیت آن اموال ضروری یا امرارمعاش و حفظ شئون از راه دیگری ممکن باشد، آن اموال از مستثنیات دین نبوده و بدهکار ملزم به اداء دین از آن منبع خواهد بود(السیستانی، ج۲، ص۲۸۰).

همچنین از مجموع روایات مربوط به وجوب اداء دین و استثناء شدن فروش اموال ضروری (به‌حسب نیازهای فردی و شئون اجتماعی) درصورتی‌که به‌هیچ‌عنوان از طریق دیگری قابل برطرف ساختن نباشد، به دست می‌آید که شارع این حکم تکلیفی خود (وجوب اداء دین) را نیز مقید به همان قدرت عقلائی‌ای (عدم حرج و مشقت فراوان) نموده که سایر تکالیف او هم بر اساس ادله‌ای نظیر ﴿لا یکَلِّفُ اللّهُ نَفسًا إلّا وُسعَها﴾(بقره، آیه۲۸٦) و ﴿ما یرِیدُ اللّهُ لِیجْعَلَ عَلَیکُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾(مائده، آیه٦) مقید بدان شده است و روایات مستثنیات دین، صرفاً در مقام تبیین و تشریح همان قدرت عقلائی و شناسایی موارد عسر و حرج عرفی می‌باشد. همچنین اگر بر اساس روایات، وجوب اداء دین مقید به قیودی شود که عقلاء منهای آن قید هم حکم به وجود قدرت عقلائی می‌نمایند، آن روایات حقیقتاً در مقام تقیید و تخصیص قدرت عقلائی وجوب اداء دین هستند نه اینکه تعریف جدیدی از قدرت (قدرت شرعی) ارائه داده‌اند(السیستانی، ج۲، ص۲۸۰).

بدهکار تا زمانی که زنده است ملزم به فروش مستثنیات دین و اداء دیون خود از این منبع را نخواهد بود، اما پس از ممات او، ورثه ملزم به فروش آن و اداء دیون متوفی می‌باشند (حتی اگر چنین اقدامی منجر به بی‌سرپناه شدن وراث شود)، زیرا اساساً تا دیون متوفی از دارایی او را پرداخت ننمایند، مالک ماترک متوفی نمی‌شوند و دین تا وقتی بدهکار زنده است بر ذمه‌ی او تعلق می‌گیرد (نه اعیان اموال او)، اما پس از وفات او بر اعیان تعلق خواهد گرفت. همچنین عائله‌ی متوفی پس از فوت او، واجب النفقه‌ی‌اش نبوده و روایات این باب نیز صراحت در استثناء خصوص نیازهای شخص بدهکار (نه خانواده‌ی او) دارد(السیستانی، ج۲، ص۲۸۱).

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

آیات مربوط دیون در قرآن

- **آیه ۲۸۲ سوره بقره**

آیه دَین به آیه ۲۸۲ سوره بقره اطلاق می‌شود. یا أَیهَا الّذینَ آمَنُوا إِذَا تَدَایَنتُمْ بِدَینٍ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَلْیکْتُبْ بَینَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا یأْبَ کَاتِبٌ أَنْ یکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیکْتُبْ وَلْیمْلِلِ الّذی عَلَیهِ الْحَقُّ وَلْیتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا یبْخَسْ مِنْهُ شَیئًا فَإِنْ کَانَ الّذی عَلَیهِ الْحَقُّ سَفِیهًا أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لَا یسْتَطِیعُ أَنْ یمِلَّ هُوَ فَلْیمْلِلْ وَلِیهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَینِ مِنْ رِجَالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یکُونَا رَجُلَینِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَکِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی.ای اهل ایمان، چون به قرض و نسیه معامله کنید تا زمانی معیّن، سند و نوشته در میان باشد، و بایست نویسنده درستکاری معامله میان شما را بنویسد، و نباید کاتب از نوشتن خودداری کند، که خدا به وی نوشتن آموخته پس باید بنویسد، و مدیون باید مطالب را املاء کند، و از خدا بترسد و ازآنچه مقرّر شده چیزی نکاهد، و اگر مدیون سفیه یا ناتوان (صغیر) است و صلاحیّت املا ندارد ولیّ او به عدل و درستی املا کند. در تحلیل این مسئله باید گفت که مسئله دیون و جوانب آن به‌قدری جامعیت داشته و گسترده است که به‌صورت صریح در قرآن ذکرشده و برای آن سازوکار و شروطی را نیز پیش‌بینی نموده است. لذا اهتمام به این مقوله، خود سرچشمه بسیاری غنی و نیکویی است که می‌تواند در گسترش فرهنگ قرض‌الحسنه و همچنین تعهد به پرداخت مطالبات دیگران و انجام مسئولیت‌های مالی افراد، کارگشا باشد.

- **آیه ۲۹ سوره نساء**

«ای اهل ایمان! مال یکدیگر را به‌ناحق مخورید مگر آنکه تجارتی از روی رضا کرده باشید.» طبق این آیه اگر بدهکار متمکن باوجود مطالبه طلبکار، بازپرداخت دِین را به تعویق اندازد و در اموال وی بدون رضایتش تصرف کند، اکل مال به باطل کرده که حرمت آن با نهی صریحی که در آیه وجود دارد، روشن است.

- **آیه ۱ سوره مائده**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها و قراردادها وفا کنید.» واژه «عقد» در این آیه، هر نوع عهد و پیمان را در برمی‌گیرد. ازاین‌روی وفای به هر آنچه را عرفاً عقد می‌گویند واجب می‌داند و مقصود از وفای به عقد، عمل کامل و تمام به عقد و مترتب‌کردن آثار و لوازم عقد است. ازآنجاکه پرداخت تسهیلات نیز بر مبنای انعقاد قرارداد صورت می‌گیرد، پایبندی به قرارداد و ادای دِین طبق آیه مذکور واجب به‌حساب می‌آید (ملاکریمی، ۱۳۹۳).

- **آیه ۳٤ سوره اسراء**

«به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به بهترین شیوه (که به نفع یتیم باشد) تا آنکه به حد رشد و بلوغ برسد و به پیمان (خود) وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.» به اعتقاد مفسران، این آیه معنای عامی دارد که هم شامل عهدهای خصوصی می‌شود که فرد با فرد یا فرد با دولت یا مؤسسه‌ای می‌بندد و هم شامل پیمان‌هایی است که در میان ملت‌ها و حکومت‌ها برقرار می‌شود. بنابراین می‌توان وجوب پایبندی به قرارداد بین مشتری و بانک را نیز از این آیه استخراج کرد (موسویان و بهاری قرا ملکی، ۱۳۹۱).

در کنار آیات فوق، حدیث نبوی معروف «المسلمون عند شروطهم» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۱٦) نیز دلالت می‌کند که مسلمانان به آنچه ملتزم شده‌اند، وفادارند و طبق التزامشان عمل می‌کنند. بنابراین درمجموع می‌توان چنین استنباط

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

کرد که اگر در معاملات مدت‌دار، تاریخ مشخصی برای بازپرداخت بدهی معین شد، بر طلبکار واجب است در سررسید مقرر، دِین خود را ادا کند. درواقع ادای دِین، تکلیفی شرعی است که عمل به آن واجب و ترک آن حرام است؛ لذا اگر فردی در ادای دِین خود به دیگری تأخیر کند، مستحق عقاب و مجازات است؛ زیرا ترک واجب کرده و مرتکب فعل حرام شده است. بر اساس موازین شرعی برای چنین فردی دو نوع مجازات در نظر گرفته‌شده است: مجازات خاص و مجازات عام. مجازات عام، تعزیری است که فرد به جهت ترک واجب و ارتکاب حرام، مستحق آن است.

با توجه به آنچه گفته شد، مشتریان نظام بانکی نیز که تسهیلات دریافت کرده‌اند در حکم بدهکار هستند و ادای دِین بر ایشان همانند دیگر بدهکاران واجب است. بنابراین اگر مشتریان باوجود توانمندی مالی، اقساط خویش به بانک را در سررسید مقرر پرداخت نکنند، مرتکب فعل حرام شده‌اند و از ادای تکلیف دینی خویش بازمانده‌اند. گرچه در نظام بانکی کشور مطابق مصوبه شورای نگهبان برای مشتریان متخلف، جریمه دیرکرد در نظر گرفته‌شده است، ولی پرداخت جریمه ذمه، مشتریان را از فعل حرامی که مرتکب شده‌اند بری نمی‌سازد. ازاین‌رو، بر همه قشرهای متدین جامعه واجب است که نسبت به رعایت این واجب شرعی توجه داشته باشند؛ چراکه تأخیر در بازپرداخت اقساط ضمن تحمیل خسارت به بانک موجب تضییع حقوق افرادی می‌شود که متقاضی تسهیلات‌اند. درواقع دیر پرداخت بدهی و بیشتر در اختیار داشتن تسهیلات توسط مشتریان متخلف، موجب طولانی شدن روند به ثمر رسیدن پروژه‌های اقتصادی و به تعویق افتادن بازده طرح‌ها می‌شود که این مسئله نیز به اخلال در برنامه‌ریزی بانک در فرایند اعطای تسهیلات می‌انجامد (ملاکریمی، ۱۳۹۳). چنین سازوکاری با ایجاد انگیزه درونی در افراد، به‌صورت درون‌زا مانع از بروز مخاطره اخلاقی یا کژ منشی در افراد می‌شود. این نکته نیز شایان‌ذکر است که در آیه ۲۸۰ سوره بقره مطرح‌شده است: «اگر (بدهکار) تنگدست بود، او را تا فراخ‌دستی مهلت باید داد و گذشت از بدهی برای شما بهتر است، اگر بدانید».

دیون و مطالبات متوفّی از منظر آیه‌الله سیستانی

- **فوت بدهکار**

اگر بدهکار بمیرد، واجب است بدهی‌های او از اصل مالش پرداخت شود[1] و دیون مدّت دار او تبدیل به دین حالّ گردیده و طلبکاران می‌توانند طلب خویش را قبل از فرارسیدن موعد اولیّهٔ آن، مطالبه نمایند. در صورت فوق، پرداخت بدهی‌های متوفّی از اموال وی[2] واجب است، هرچند با فروش اموالی باشد که از «مستثنیات دین» محسوب می‌شود. بنابراین، حکم مستثنیات دین مانند خانهٔ مسکونی مورداحتیاج، فقط مربوط به زمان زنده‌بودن بدهکار است و شامل بعد از وفات وی نمی‌شود[3]. شایان‌ذکر است، این حکم شامل اموالی که بعد از وفات حاصل می‌شود، ولی در حکم مال متوفّی است نیز می‌شود. بنابراین، اگر شخصی به قتل برسد، دیهٔ شرعی که بابت قتل ثابت می‌شود، در حکم

[1] مگر آنکه وصیّت کرده باشد بدهی‌های وی را از ثلث مالش بپردازند و در این صورت، چنانچه ثلث مال کافی نباشد، باقیماندهٔ بدهی از اصل مال کسر می‌شود

[2] پرداخت بدهی متوفّی از «زمین موات» که مورّث در زمان حیات خویش اقدام به تحجیر و احیای آن نکرده، ولی سند رسمی آن به نام وی بوده، حکم ویژه‌ای دارد

[3] حکم کسی که مالی را به شخصی قرض داده یا فروخته و از این بابت از وی طلبکار می‌باشد و بعد از وفات آن شخص، عین مالش در ماترک متوفّی موجود است

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

دارایی وی است و بدهی‌های وی از آن پرداخت می‌شود. همین‌طور است حکم، اگر فرد در زمان حیات خود دامی را برای صید نصب کند و بعد از وفاتش ماهی یا حیوان وحشی مانند آهو در آن واقع شود.

- **فوت طلبکار**

اگر طلبکار بمیرد، طلب‌های مدّت دار وی همچنان بر حال خودش باقی است و ورثۀ او حقّ مطالبۀ آن را قبل از فرارسیدن موعدش ندارند.

- **اجاره دادن اموال متوفّی باوجود داشتن بدهی**

اگر فردی که فوت‌شده به مردم بدهکار باشد و ورثه بخواهند مثلاً منزل یا مغازۀ وی را اجاره دهند،[1] چنانچه طوری باشد که با ادای بدهی متوفّی منافات نداشته باشد، اشکال ندارد و در این صورت اجاره‌بها متعلّق به ورثه است[2] و طلبکاران حقّی در آن ندارند؛ امّا اگر اجاره دادن طوری باشد که با ادای بدهی متوفّی منافات داشته باشد، اجاره بدون اذن طلبکاران صحیح نیست؛ مانند اینکه بدهکاری‌های متوفّی به اندازۀ اموال و دارایی‌های وی باشد و بر اثر اجاره دادن ارزش و مالیّت اموال مورد اجاره کاسته شود و برای ادای بدهی‌هایش کافی نباشد.

- **طلب مهریّه با فوت یکی از زوجین**

اگر مهریّۀ زوجه مدّت دار باشد، در صورت فوت او، ورثۀ وی حقّ ندارند قبل از فرارسیدن مدّت، آن را مطالبه نمایند؛ امّا اگر شوهر قبل از سررسید مدّت مهر بمیرد، زوجۀ وی حقّ دارد مهر خویش را مطالبه نماید.

وظیفۀ هر وارث نسبت به بدهی‌های متوفّی

اگر فردی که مدیون است فوت نماید و بعضی از ورثه معصیت نموده و از ادای دیون متوفّی امتناع ورزند و اموال او بین ورثه قسمت شود،[3] وارثین دیگر لازم نیست تمام دیون متوفّی را از مالی که در اختیارشان قرارگرفته بپردازند؛ بلکه باید نسبت دیون متوفّی را به تمام اموالش محاسبه نموده و به همان نسبت، از اموالی که در اختیاردارند، برای ادای دیون اقدام نمایند[4]. مثلاً اگر ارزش اموال متوفّی ۵۰ میلیون تومان بوده و وی ۱۰ میلیون تومان به دیگران بدهکار باشد، لازم است هر یک از ورثه تنها به اندازۀ یک‌پنجم از اموالی را که در اختیارشان قرارگرفته، جهت ادای دیون واگذار نمایند.

- وظیفه فرزند پس از وفات پدر و مادر از حیث فقهی

در میان اطرافیان ما هیچ‌کس از پدر و مادر به ما نزدیک‌تر نبوده و هیچ‌کس به این اندازه بر ما حق ندارد و پس از خداوند که از هرکسی به ما نزدیک‌ترند. هراندازه فردی به انسان نزدیک‌تر باشد، مسئولیت انسان نسبت به او بیشتر

---

[1] تصرّفات دیگر مانند هبه و بخشش یا فروش اموال به قیمت کمتر از معمول، همین حکم را دارد.

[2] البتّه، اگر زوجۀ متوفّی جزء ورثه باشد، از مال‌الاجارۀ مذکور سهمی ندارد.

[3] البتّه، بر ولیّ شرعی متوفّی (مانند وصیّ) لازم است ورثه را – هرچند با مراجعه به محاکم صالحه قضایی – ملزم به پرداخت دیون متوفّی قبل از تقسیم ارث نماید؛ مگر آنکه این کار برای وی ممکن نباشد یا مستلزم ضرر یا مشقّت فوق‌العاده‌ای که معمولاً قابل تحمّل نیست (حَرَج) باشد.

[4] هرچند احتیاط مستحب است ورثه‌ای که سهم خود از بدهی را پرداخته‌اند، قبل از ادای تمام بدهی متوفّی، از تصرّفاتی که منافات با ادای دین وی دارد، حتّی نسبت به سهم خویش اجتناب نمایند و در فرض مذکور، بدهی متوفّی نسبت به سهم ورثه‌ای که امتناع ورزیده‌اند، همچنان باقی می‌ماند و ورثۀ مذکور مرتکب معصیت شده و وظیفه‌دارند بدهی متوفّی را بپردازند و ضامن مال مورد تصرّف هستند.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

است. بنابراین بیش‌ترین وظیفه و مسئولیت و تکلیف ما در مقابل پدر و مادر است. به‌طورکلی مهم‌ترین وظایفی که فرزند بعد از پدر و مادر بر عهده دارد، عبارت‌اند از:

- انجام تکالیف واجب: انجام تکالیف واجب که از سوی پدر و مادر قضا شده.

انجام تکالیف پدر که در حال حیات خود به عللی ترک نموده است، بر پسر بزرگ‌تر واجب است و هم‌چنین بر فرزندان دیگر و نیز قضای اعمال واجب مادر درصورتی‌که به انجام آن وصیت کرده باشد.

تأثیر فوت بر تعهدات غیرمالی

اغلب تعهدات غیرمالی قائم به شخص بوده و با فوت متعهد، تعهد هم منتفی خواهد بود. در حقوق ایران، مسئولیت در برابر تعهد، دیون و الزامات، به عهده متعهد بوده و فقط شخص وی جوابگوست. به‌عبارت‌دیگر در اثر فوت، شخصیت هر فرد زایل شده و به‌تبع آن، تعهدات وی نیز زائل می‌شود. اما اگر از مورث مالی مانده باشد و ورثه ترکه را قبول کنند، هر یک مسئول اداء تمام دیون به نسبت سهم خود می‌باشند و نسبت به زائد هیچ مسئولیتی ندارند (ماده ۲۴۸ ق.ا.ح). به‌طورکلی تعهداتی که قائم به شخص بوده، یا مقید به مباشرت شخص شده و یا محدود به مدت عمر متعهد باشد با فوت وی ساقط خواهد شد، مانند ولایت پدر بر فرزند، یا تعهد پزشکی حاذق در درمان بیماری، یا مانند شخصی که در عقد هبه متعهد شده مادام‌العمر از باغ واهب نگهداری نماید.[1] در این‌گونه تعهدات، متعهدèله نمی‌تواند از ورثه متعهد، انجام تعهد را بخواهد و حتی وارث هم نمی‌تواند آن را داوطلبانه انجام دهد. زیرا تعهد وابسته به شخصیت متعهد بوده و با فوت وی در حقیقت تعهدی نمانده تا بتوان انجام آن را از وارث خواست و یا ورثه آن را داوطلبانه انجام دهد. چنانچه طرفین، توافق در این امر (انجام تعهد توسط ورثه) نمایند، در حقیقت تعهدی دیگر به وجود آورده‌اند که دو طرف آن، غیر از تعهد سابق می‌باشند. ماده ۲۹۲ ق.م در بند۲، در این خصوص مقرری دارد.«تبدیل تعهد در موارد ذیل حاصل می‌شود. ۲- وقتی‌که شخص ثالثی با رضایت متعهد له قبول کند که دین متعهد را اداء نماید.[2]»

- **تأثیر فوت بر تعهد به فعل ثالث**

تعهد به فعل ثالث را می‌توان نوعی از شرط فعل دانست. به این معنی که یک فرد (متعهد) در برابر دیگر (متعهد له) تعهد می‌نماید که ثالث، فعلی را انجام دهد، یا از انجام عملی خودداری نماید در این رابطه سؤالاتی مطرح می‌شود از این قبیل که: آیا تعهد معتبر است و ماهیت این عمل حقوقی در ارتباط با ثالث چگونه است؟ اثر فوت نسبت به وارث چگونه است؟در پاسخ باید گفت، بدیهی است با توجه به اصل نسبی بودن اثر قراردادها این تعهد نسبت به متعهد کاملاً_ شخصی است و چنانچه ثالث تمایل به انجام آن نداشته باشد، می‌تواند از انجام آن خودداری نماید. زیرا هیچ‌کس را نمی‌توان برخلاف میلش وادار به انجام فعل یا ترک فعلی نمود. یکی از فقها در بحث التزام به فعل غیر، مطرح نموده است که در قرارداد می‌توان شرط انجام فعل از سوی ثالث نمود، البته به‌صرف شرط نمی‌توان ثالث را متعهد دانست، و فقط با فرض قبول وی می‌توان الزام او را خواست که وی قبول نموده باشد. بنابراین می‌توان گفت آنچه در قرارداد آمده (فعل یا ترک فعل ثالث) نسبت به ثالث در حکم ایجاب است و با قبول ثالث بین او و متعهد له

[1] مرتضی قاسم‌زاده، فاطمه فلاح نژاد، .(1398)بررسی جایگاه خرید دین در نظام بانکی ایران، نشریه دیدگاه‌های حقوق قضایی، 24(85)، 96-77

[2] خلیل‌الله احمدوند، فائزه آهنگر نژاد، .(1401)بررسی فقهی اذن زوج در تحمل و ادای شهادت زنان، نشریه فقه و حقوق نوین، 2(8)، 132-107

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

قرارداد جدیدی منعقد می‌شود. البته شاید بتوان گفت این تعهد نسبت به ثالث فضولی است که با تنفیذ و اثربخش می‌گردد.[۱]

- **تأثیر فوت بر اجاره اشخاص**

قانون مدنی در مادۀ ٤٩٧ در اجارۀ اشیاء به‌صراحت اعلام می‌نماید که فوت مؤجر یا مستأجر موجب بطلان عقد اجاره نیست ولی در اجارۀ اشخاص سکوت نموده و مادۀ مذکور را نیز در مورد آن نمی‌توان اعمال نمود زیرا در اجارۀ انسان، عمل انسان است که مورد اجاره واقع می‌شود و با فوت او موضوع اجاره از بین رفته و با عدم وجود موضوع، نمی‌توان قائل به عدم انفساخ عقد گردید فقها نیز در کتاب‌های خویش به این موضوع پرداخته‌اند ازجمله صاحب عروه می‌فرماید: در اجارۀ انسان هرگاه اجاره برای خود مستأجر بود به فوت هر یک باطل می‌شود. زیرا محلی برای اجاره باقی نمی‌ماند. اما اگر عمل را در ذمه او قرار دهد به موت او باطل نمی‌شود بلکه از ترکه وی استیفاء می‌گردد و همین‌طور است هنگامی‌که مستأجر مالک عمل نباشد بلکه مالک مؤجر باشد (مؤجر بندۀ مستأجر باشد) و نیز اجاره باطل نمی‌شود اگر اجیری را برای خدمتی که مقید به او نیست اجاره کند پس اگر بمیرد منتقل می‌شود به وارثش، پس وارث او باید آن عمل را انجام دهد[حضرت امام «ره» نیز در این مورد می‌فرمایند: در اجارۀ اشخاص برای انجام کاری، به مرگ اجیر اجاره باطل می‌شود، ولی اگر عملی را به ذمه بگیرد، با فوت وی باطل نمی‌شود و به‌صورت دینی درمی‌آید که باید از اموال او ادا گردد.[۲]

- **اثر فوت بر موارد دیگر اجاره**

در موارد دیگر اجاره، اعم از اجارۀ املاکی که مشمول قانون مدنی هستند و یا مشمول قانون روابط مؤجر و مستأجر می‌باشند و نیز سرقفلی و همچنین اجارۀ زمین‌های کشاورزی اعم از موقوفه یا غیر آن، با توجه به اصاله اللزوم، فوت مؤجر و مستأجر تأثیری در آن نخواهد داشت مگر در صورت حصول شرایط موجود در مادۀ ٤٩٧ قانون مدنی.[۳]

– مزارعه و مساقات:در مادۀ ۵۱۸ ق.م در تعریف عقد مزارعه می‌خوانیم «مزارعه عقدی است که به‌موجب آن احد طرفین زمینی را برای مدت معینی به‌طرف دیگر می‌دهد که آن را زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند.» و در مادۀ ۵۲۵ همان قانون آمده است: «عقد مزارعه عقدی است لازم.» توجه به دو مادۀ مذکور نشان می‌دهد که مزارعه عقدی لازم ومعوض می‌باشد. بدین‌صورت که مزارع زمین را می‌دهد و نیز ممکن است عوامل دیگر از زراعت را به عهده بگیرد و در مقابل حصه مشاع محصول را می‌گیرد و عامل نیز تعهد انجام کار می‌کند و در برابر حصه‌ای از محصول را می‌برد. معوض بودن در مزارعه، با سایر عقود معوض متفاوت می‌باشد. در سایر عقود هر عوضی در برابر عوض دیگر قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که در مزارعه نوعی شرکت به چشم می‌خورد. زمین مزارع و عمل عامل و عوامل دیگر که ممکن است هریک از طرفین عهده‌دار شوند سرمایه این شرکت محسوب شده و محصول نیز مانند سود شرکت به نسبت معهود بین طرفین تقسیم خواهد شد. با توجه به مادۀ ۵۱۹ و ۵۳۲ ق.م مشخص می‌شود که قانون این شرکت را الزامی دانسته و سرپیچی از آن موجب می‌شود که قواعد مزارعه بر آن حاکم نشود. در مادۀ ۵۱۹ می‌خوانیم « در

---

[۱] محمدمهدی الشریف، سید محسن قائم فرد، سید محمد مهدی منصوری طهرانی، .(1399)تأملی در اقسام خسارت تأخیر تادیه و امکان اعمال آن در دیون ارزی، مجله حقوق خصوصی، (37)17، .351-371

[۲] کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی ایقاع، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸٤.

[۳] شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ٦ عقود معین یک، انتشارات مجد، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ .

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

عقد مزراعه حصه هریک از مزارع و عامل باید به‌طور اشاعه، از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد و اگر بنحو دیگر معین‌شده باشد احکام مزارعه جاری نخواهدشد.» و مادۀ ۵۳۲ مقرر می‌دارد:«در عقد مزارعه اگر شرط شود که تمام ثمره مال مزارع یا عامل تنها باشد، عقد باطل است.[۱]»

شرایط عقد مزارعه:اولاً_: زمین موردنظر برای مزارعه باید از طرف مزارع داده شود و فرقی ندارد که مالک عین باشد یا مالک منفعت آن و یا تحت عناوینی مانند ولایت حق تصرف داشته باشد. (ماده۵۲۲ ق.م)ثانیاً_: سهم هریک باید به‌صورت مشاع، طبق عرف بلد یا قرارداد، معین گردد. (ماده۵۲۱ ق.م) ثالثاً_: مدت مزارعه باید معلوم باشد به‌گونه‌ای که احتمال زیاده و نقصان نرود. (ماده ۵۱۸ ق.م) رابعاً_: نوع زرع مشخص گردد مگر اینکه طبق عرف بلد نوع مشخص باشد مثلاً_ در شمال کشور نوعاً_ برنج کشت می‌شود و یا در شرق مازندران، حوالی گرگان و گنبد کشت پنبه رواج دارد، یا عقد برای مطلق کشت و زرع باشد که در این صورت عامل مختار خواهد بود که چه زراعتی انجام دهد. (ماده۵۲٤ق.م) خامسا: مشخص گردد هریک از عوامل زراعت به عهدۀ چه کسی است. (ماده۵۲۱ ق. م)[۲]

تأثیر فوت بر مزارعه ازنظر قانون مدنی:با توجه به لازم بودن عقد مزارعه، قانون مدنی فوت مزارع و عامل را از موارد بطلان عقد مزارعه نام نبرده ولی این اصل در مورد عامل یک استثناء قبول کرده است. ماده ۵۲۹ ق.م در تأثیر فوت بر مزارعه می‌نویسد: «عقد مزارعه به فوت متعاملین یا احد آن‌ها باطل نمی‌شود، مگر اینکه مباشرت عامل شرط شده باشد. در این صورت به فوت او منفسخ می‌شود».اگر شرط مباشرت عامل باشد، بعد از موت عامل، به دلیل منتفی بودن انجام شرط حق فسخ برای مزارع به وجود می‌آید منظور. ماده از شرط مباشرت قید مباشرت است والا_ اگر منظور شرط باشد برای مزارع حق فسخ ایجاد می‌شو دنه اینکه عقد منفسخ شود[۳]

- **تأثیر فوت بر عقد قرض**

در مادۀ ۲۳۱ قانون امور حسبی می‌خوانیم، «دیون مؤجل متوفی بعد از فوت حال می‌شود.» در ابتدای این بحث اشکال ادبی و نوشتاری که بر این ماده وارد است را مطرح می‌نماییم. هریک از دو عبارت «متوفی» و « بعد از فوت »که در این ماده آمده، ما را از دیگری مستغنی می‌نماید. زیرا چنانچه فوت یا مرگ بر کسی عارض شود او را متوفی گویند. بنابراین به نظر می‌رسد اگر ماده بدین‌صورت نگاشته می‌شد رساتر بود «دیون مؤجل متوفی حال می‌شود» و یا این‌گونه نوشته شود «دیون مؤجل بعد از فوت حال می‌شود.»علت اینکه در عقد قرض، دین مقترض حال می‌شود؛ علاوه بر ماده۲۳۱ می‌توان این‌گونه استدلال نمود. درست است که عقد قرض از عقود لازم می‌باشد، اما، مبتنی بر خیر و احسان است و اصل این است که مقرض می‌تواند مثل مال القرض را، در هرزمان دلخواه خود مطالبه کند و تعیین اجل، برای کمک به مدیون است و نقش فرعی دارد. بنابراین به نظر می‌رسد، در برابر چنین احسانی، حال شدن دیون مؤجل موجه باشد. زیرا منطقی نیست که مقرض هم احسان کند و هم اجلی که به سود مدیون بوده- البته شخصیت مقترض هم موردنظر بوده است- به ورثه وی منتقل شود.قانون مدنی ایران در خصوص تأثیر فوت بر عقد قرض سکوت کرده و عامل فوت را موجب انفساخ عقد قرض ندانسته است. همچنین عقد قرض، از شمول مادۀ ۹۵٤ نیز

---

[۱] طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، عروه‌الوثقی، دارالکتب الاسلامیه چاپ دوم، ۱۳۷۹ هـ‌ق.

[۲] -قضایی، صمد، پزشکی قانونی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

[۳] کاتوزیان، ناصر، وقایع حقوقی، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ نهم، ۱۳۸٤.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

خارج می‌باشد. زیرا این ماده، در مورد عقود جایز است. درحالی‌که قانون مدنی ایران به‌طور ضمنی قائل به لزوم عقد قرض می‌باشد. و اینکه مادهٔ ۲۳۱ امور حسبی بیان می‌نماید «دیون مؤجل متوفی بعد از فوت حال می‌شود» نشان‌دهندهٔ فسخ عقد قرض به دلیل فوت نیست. بلکه به معنای ایفای زودرس به دستور قانون است و ورثه وی ملزم هستند که دیون وی را از ترکه‌اش بپردازند.[۱]

عقودی که ازیک‌طرف لازم هستند:بعد از بررسی تأثیر فوت بر عقود لازم که پیشتر بدان پرداختیم. در این قسمت به بررسی عقودی که ازیک‌طرف لازم و از طرف دیگر جایزند خواهیم پرداخت. دو عقد وجود دارند که لازم ناقص می‌باشند عبارت‌اند از: ۱- رهن ۲ – کفالت ابتدا به بررسی رهن خواهیم پرداخت سپس نوبت به عقد کفالت می‌رسد.[۲]

۱- رهن:رهن، کلمه‌ای عربی بوده و مصدر می‌باشد، به معنی «گروگان که معمولاً_ در برابر تأمین بدهی می‌گیرند، توقیف یا بازداشت مطلق هر چیزی» آمده است[۵۹]. در اصطلاح، رهن به عقدی می‌گویند که، به‌موجب آن، مالی وثیقه دینی قرار می‌گیرد. قانون مدنی در ماده ۷۷۱ در تعریف رهن این‌گونه آورده است: «رهن عقدی است که به‌موجب آن مدیون مالی را برای وثیقه به دائن می‌دهد. رهن دهنده را راهن و طرف دیگر را مرتهن گویند.»عقد رهن، علاوه بر شرایط صحت عقد، که در مادهٔ ۱۹۰ ق.م آمده باید دارای تعدادی از شرایط اختصاصی نیز باشد که عبارت‌اند از:- وجود دین، (اعم از پول و یا مال مانند مبیع در بیع سلف) خواه دین ناشی از قرض یا عقد دیگری باشد و یا ناشی از حکم قانون باشد یعنی به‌تبع وجود دین، عقد رهن منعقد می‌گردد.- مال مورد رهن باید عین باشد (ماده ۷۷٤). بنابراین می‌توان گفت، شیر گوسفند تا دوشیده نشده عین نیست بلکه منفعت است و رهن دادن آن باطل است.[۳] – رهینه باید به قبض مرتهن داده شود اما استمرار قبض شرط صحت نیست. (ماده ۷۷۲) ٤- عین مرهونه باید قابل نقل‌وانتقال قانونی باشد. (ماده ۷۷۳).اگر مالی ذاتاً_ قابل نقل‌وانتقال باشد اما دولت به جهت نظم عمومی تا مدتی حق انتقال را از مالک گرفته باشد. (مثلاً_ عدم فروش خانه‌ای که دولت با تسهیلات ویژه به فرد دیگری واگذار نموده برای مدت پنج سال) رهن آن جایز می‌باشد. ولی اگر مدت، به حدی طولانی باشد که در نظر عرف قابل نقل‌وانتقال نباشد رهن آن صحیح نیست. طبق تصریح مادهٔ ۷۸۷ ق.م « عقد رهن نسبت به مرتهن جایز و نسبت به راهن لازم است».البته لزوم و جواز عقد نسبت به راهن و مرتهن در صورتی است که با شرایط صحت و لزوم واقع‌شده باشد در این صورت است که اثر عقد ظاهر می‌شود و مرتهن که عقد نسبت به او جایز می‌باشد «می‌تواند هر وقت بخواهد آن را برهم بزند.» ولی راهن که عقد نسبت به او لازم است « ... نمی‌تواند قبل از اینکه دین خود را ادا نماید یا به نحوی از انحاء قانونی از آن بری شود، رهن را مسترد دارد.»در اینجا سؤالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه، آیا برای راهن که عقد نسبت به او لازم است، می‌توان شرط خیار فسخ نمود؟ ابتدا ممکن است این تصور به ذهن برسد که، وقتی بتوان در عقودی که از دو طرف لازم است برای هریک، یا یکی از طرفین حق فسخ قائل شد[٤] در این مورد که عقد ازیک‌طرف لازم است به‌طریق‌اولی می‌توان. اما با دقت در فلسفه رهن متوجه می‌شویم که این شرط خلاف مقتضای عقد رهن است. با توجه به اینکه عقد رهن با قبض، کامل می‌شود، ابتدا باید به این مطلب رسیدگی کرد که

---

[۱] – امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد دوم، سوم، چهارم، انتشارات اسلامیه، چاپ نهم، ۱۳۷۳.

[۲] عدل، مصطفی، حقوق مدنی، انتشارات طه قزوین، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

[۳] جعفری لنگرودی، محمدجعفر، وصیت، گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۰.

[٤] -کاتوزیان، ناصر، درس‌هایی از عقود معین جلد ۲، گنج دانش، ۱۳۸٦.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

قبض فقط شرط صحت است و یا شرط لزوم هم می‌باشد؟ در این موردنظر واحدی بین فقها وجود ندارد: برخی از ایشان، قبض را شرط لزوم می‌دانند و عقود را قبل از آن نسبت به دو طرف جایز تلقی می‌نمایند و معتقدند تا قبض صورت نگیرد عقد لازم نمی‌شود.اگر راهن قبل از قبض فوت کند یا به اغماء رود یا رجوع کند عقد رهن باطل می‌شود. لکن عده‌ای معتقدند چون رهن عقد لازم است باطل نمی‌شود بلکه ورثه وی قائم‌مقام او می‌شوند... ولی شهید آن را رد کرده و ضعیف می‌داند و چنانچه مرتهن بمیرد عقد رهن باطل نمی‌شود و فرق در این است که با مرگ راهن، دارایی او به غرما می‌رسد. ولی اموال مرتهن، حق ورثه می‌باشد و با مرگ مرتهن دین کماکان باقی‌مانده و وثیقه نیز به‌تبع آن باید باقی بماند.آیا قبض در رهن شرط است؟ عده‌ای گفته‌اند خیر و عده‌ای گفته‌اند بلی و این صحیح‌تر است.[1] پس اگر بدون اذن راهن قبض کرد، عقد منعقد نمی‌شود و نیز اگر در قبض عین مرهونه اذن داد .امام خمینی قبض را شرط صحت دانسته و فرموده‌اند: « در صحت رهن شرط است تحویل دادن از طرف راهن یا به اذن او و تحویل گرفتن از طرف مرتهن... باشد.» و نیز در مسئله دیگری می‌فرمایند: «قبض که گفتیم شرط صحت رهن است تنها در ابتدای رهن شرط است و استدامه لازم نیست» با توجه به مادۀ ۷۷۲ می‌توان گفت که قانون مدنی، قبض رهینه را شرط صحت دانسته است[2]. مادۀ مزبور مقرر می‌دارد: « مال مرهون باید به قبض مرتهن و یا به تصرف کسی که بین طرفین معین می‌گردد داده شود ولی استمرار قبض شرط صحت معامله نیست.» بنابراین در زمان وقوع قبض مانند زمان ایجاب و قبول هریک از طرفین باید اهلیت لازم را داشته باشند و مرگ هریک از طرفین به‌منزله فوت، در فاصله ایجاب و قبول است که موجب بطلان است. و در مادۀ ۷۸۸ ق.م می‌خوانیم: «به موت راهن یا مرتهن رهن منفسخ نمی‌شود ولی در صورت فوت مرتهن، راهن می‌تواند تقاضا نماید که رهن به تصرف شخص ثالثی که به تراضی او و ورثه معین می‌شود داده شود. در صورت عدم تراضی، شخص مزبور از طرف حاکم معین می‌شود.» را پیدا کرده و رهینه را نزد او امانت می‌گذارند و یا آن مال را حاکم شرع به کسی که خود می‌خواهد می‌سپارد و چنانچه حاکم عادل نبود عدول مؤمنین این کار را می‌کنند. بنابراین عقد رهن که فقط ازیک‌طرف لازم و از طرف دیگر جایز است در فسخ یا انفساخ در حکم عقد لازم است و مادۀ ۹۵٤ ق.م در مورد آن اعمال نخواهد شد. و با توجه به اینکه تعهد راهن و حق مرتهن، جزء مواردی است که غیر قائم به شخص هستند. بعد از فوت هریک، توسط ورثه آن‌ها اجرا می‌شود.[3]

- **تأثیر فوت بر کفالت**

قانون مدنی در مادۀ ۷۳٤ کفالت را این‌گونه تعریف نموده است «کفالت عقدی است که به‌موجب آن احد طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد می‌کند.... ». محقق حلی نیز در مختصرالنافع در تعریف کفالت می‌نویسد: آن تعهد به نفس است و معتبر می‌باشد رضای کفیل و مکفول‌له، ولی رضایت مکفول لازم نیست. اما حضرت امام بااینکه رضایت کفیل ومکفول‌له را معتبر می‌دانند ولی معتقدند که احتیاط آن است که رضایت مکفول را نیز معتبر بدانیم و عقد کفالت را متشکل از یک ایجاب و دو قبول بدانیم یک قبول از ناحیه کفیل و دیگری از طرف مکفول.قانون مدنی اوصاف عقد کفالت چنین است: کفالت عقدی است که بین کفیل و مکفول‌له منعقد می‌شود و

[1] مصلحی عراقی، علی حسین، حقوق ارث، سمت، چاپ سوم، ۱۳۸٦.

[2] کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی عقود معین دو، گنج دانش، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.

[3] گیلانی، میرزا قمی، جامع الشتات فی اجوبه السوالات جلد سوم، موسسه کیهان، چاپ اول، ۱٤۱۳ هـ ق.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

احتیاج به رضایت مکفول ندارد.عقدی مجانی است[۱] زیرا در برابر تعهد به احضار مکفول، کفیل مستحق چیزی نمی‌شود. عقد غیر معاوضی است و یا به‌عبارت‌دیگر، عقد یک تعهدی است که در آن فقط کفیل عهده‌دار می‌شود ولی مکفول‌له، هیچ تعهدی به عهده نمی‌گیرد. عقد تبعی است زیرا به‌تبع حقی است که مکفول‌له بر مکفول دارد.عقد لازم است بدین توضیح که فقط از طرف کفیل لازم است و به عبارتی لازم ناقص است.عقدی است که موضوع آن مال نیست یعنی برخلاف ضمان، ذمه مدیون (مکفول) به ذمه کفیل منتقل نمی‌شود بلکه وی فقط احضار او را به عهده می‌گیرد و مکلف است مکفول را در هرزمان و مکانی که مقررشده حاضر نماید. وگرنه ملزم به تأدیه دین کفیل به علت پیمان‌شکنی وی می‌باشد. (ماده ۷٤۰) چنانچه مکان، معین نشده باشد باید در محل عقد حاضر نماید. بنابراین تعهد کفیل یک تعهدبه نتیجه است و فقط سعی و کوشش او کافی نمی‌باشد و عذری از وی پذیرفته نیست مگر در صورت فوت مکفول و یا وجود قوۀ قاهره، در این صورت علاوه بر برائت از تعهد، از پرداخت وجه التزام نیز بری خواهد شد.[۲] ازآنجایی‌که ثابت شد که کفالت نسبت به کفیل لازم و نسبت به مکفول‌له جایز است پس قاعدتاً در صورت فوت کفیل عقد برطرف نمی‌شود درحالی‌که عکس این برداشت در مورد کفالت صحیح است. بدین توضیح که درست است کفالت، نسبت به کفیل لازم است ولی ازجمله تعهداتی است که قائم به شخص وی می‌باشد و در این‌گونه تعهدات با فوت متعهد، تعهد نیز زایل می‌شود و مکفول‌له_ له حق ندارد آن را از ورثه کفیل بخواهد.**فوت مکفول‌له**:بند۵ مادۀ ۷٤٦ ق.م انتقال حق مکفول‌له به دیگری را موجب برائت کفیل دانسته است باوجوداین بند، این شبهه به وجود می‌آید که با مرگ مکفول‌له، چون حق وی به ورثه منتقل می‌شود پس، کفیل بری خواهد شد. اما باید گفت که انتقال حق مکفول‌له در صورتی باعث برائت کفیل خواهد شد که از دارایی وی به دارایی شخص دیگر منتقل شود، که با توجه به ماده ۲۹۲ ق.م تبدیل تعهد رخ می‌دهد.مثلاً_طلب خود را به سود دیگری حواله دهد تا مکفول به او بپردازد. اما کفیل در برابر ورثه مکفول‌له مکلف است مکفول را طبق درخواست ورثه در موعد مقرر حاضر نماید؛ زیرا ورثه قائم‌مقام قانونی مکفول‌له می‌باشد و بعد از فوت مورث، حق به آن‌ها منتقل می‌گردد: در مادۀ ۷٤۸ ق. م هم نیز تصریح گردیده به فوت مکفول‌له، کفیل بری نمی‌شود. فوت مکفول باعث سقوط تعهد کفیل خواهد شد (بند ٦ مادۀ ۷٤٦) زیرا موضوع عقد که احضار مکفول بوده با فوت وی ازمیان‌رفته و باعث انفساخ عقد می‌گردد.[۳]تأثیر فوت بر عقد شرکت ازنظر قانون مدنی

قانون مدنی در مواد مختلف به جواز عقد شرکت اشاره‌کرده است که در ماهیت عقد آورده شد و در اینجا فقط از آن مواد نام می‌بریم مواد ۵۷۸ و ۵۸٦ و نیز مادۀ ۵۸۸که صراحتاً_ عقد شرکت را به علت فوت یکی از شرکاء منفسخ دانسته است. مواد نامبرده به‌طور خاص و مادۀ ۹۵٤ به‌طور عام و کلی عقد شرکت را به‌واسطه جایز بودن آن تحت تأثیر عامل فوت قرار داده و با عارض شدن فوت منفسخ می‌داند. درنتیجه اموال شرکت باید تقسیم‌شده و سهم شریک فوت‌شده در اختیار ورثه وی قرار گیرد. عقد ودیعه از دیگر عقود اذنی می‌باشد و آن عبارت از نائب گرفتن دیگری برای حفظ مال خویش است. این عقد مانند عاریه از هردو طرف جایز می‌باشد. ماده ٦۱۱ ق.م «ودیعه عقدی است

---

[۱] مصلحی عراقی، علی حسین، حقوق ارث، سمت، چاپ سوم، ۱۳۸٦.

[۲] کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی عقود معین چهار، شرکت سهامی انتشاربا همکاری بهمن برنا، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.

[۳] محمدعلی سعیدی، مصطفی شاهبازی، .(1400)مطالعه «ذمه» در فقه اسلام و «دارایی» در حقوق کلاسیک فرانسه، با تأکید بر فقه عامه، نشریه مصباح الفقاهه، 2(4)، 71-102

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

جایز». یعنی طرفین هرزمان بخواهند می‌توانند رجوع کنند مگر اینکه ضمن عقد لازمی، شرط لزوم کرده باشند[۱]. اما چنین شرطی باعث تغییر ماهیت ودیعه از عقد جایز به لازم نمی‌شود. بنابراین درهرصورت با فوت هریک از طرفین عقد منفسخ خواهد شد. قرآن کریم در سورهٔ مبارکه نساء می‌فرماید: «ان الله یأمرکم ان‌تؤدوالامانات» حضرت امام نیز می‌فرمایند: ودیعه در دست مستودع امانت مالکی است که با فوت مودع تبدیل به امانت شرعی می‌شود بنابراین واجب‌تاس که فوراً_ آن را به ورثه یا ولی مودع برساند یا به آن دو اعلام کند و اگر بدون عذر شرعی اهمال نماید ضامن است و اگر مستودع بمیرد امانت مالکی که در دست وی بوده تبدیل به امانت شرعی شده در دست ورثه یا ولی متوفی قرار می‌گیرد و بر ورثه واجب فوری است که آن را به مودع یا قائم‌مقام او رد کنند یا به آن‌ها اعلام نمایند.قانون مدنی نیز در ماده ٦٢٦ انحلال عقد ودیعه را در صورت فوت امانت‌گذار پیش‌بینی نموده است در این ماده می‌خوانیم: «اگر کسی مال خود را به ودیعه گذارد ودیعه به فوت امانت‌گذار باطل و امین ودیعه را نمی‌تواند رد کند مگر به وارث او»رضایت بر تصرف در مالش توسط ورثه مستعیر را نداشته باشد. لذا در این صورت هم عقد منفسخ گردیده ورثه مستعیر مکلف‌اند مال مورد عاریه را به معیر بازگردانند.[۲]

نتیجه‌گیری

یکی از اسباب مهم حال شدن دیون و به عبارت دقیق‌تر مهم‌ترین سبب حال شدن دین فوت مدیون می‌باشد. در کتب فقهی بابی با عنوان «اذا مات المدیون حل علیه دینه» وجود دارد که به‌طور مفصل به این امر پرداخته است. شهید ثانی بیان می‌دارد: «اگر فردی دین مؤجلی به دیگری داشته باشد و فوت کند دین مؤجل وی حال خواهد شد. از سویی دیگر اگر طلبکار طلب مؤجل از دنیا برود، طلب حال نخواهد شد. در حقوق ایران هم کسی که از دنیا می‌رود دین او حال می‌شود و اموال او قهراً به ورثه‌اش منتقل می‌شود. همچنانی که دینش بترکه تعلق می‌گیرد و به عهده ورثه منتقل می‌شود، به‌عبارت‌دیگر تنها اموال و دارایی مثبت او منتقل نمی‌شود، بلکه دارایی منفی او هم به وراث منتقل می‌شود. البته درصورتی‌که دارایی مثبت و منفی باهم باشد ولی اگر تنها دارایی منفی باشد و هیچ‌گونه دارائی نداشته باشد ورثه مسئولیت قانونی در مقابل طلبکاران او ندارند. به همین جهت مادهٔ ۲۲۵ قانون امور حسبی می‌گوید: دیون و حقوقی که به عهده متوفی است .... باید از ترکه داده شود؛ و مادهٔ «۲۲٦ ق امور نسبی بیان می‌دارد ورثه ملزم نیستند غیر از ترکه چیزی به بستانکاران بدهند و چون ترکه در اثر فوت به ورثه منتقل می‌شود طبق مادهٔ « ۸٦۸ ق م: «مالکیت ورثه نسبت بترکه متوفی مستقر نمی‌شود مگر پس از اداء حقوق و دیونی که بترکه میت تعلق‌گرفته است. در همین خصوص پروردگار متعال در آیه ۱۱ سوره نساء، برای هریک از وراث سهم‌الارثی تعیین نموده و در همان آیات ارث بعد از بیان سهم اولاد، والدین و... توجه به وصیت میت را قبل از انجام وصیت تأکید نموده است« خداوند درباره‌ی فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به‌اندازه‌ی سهم دو دختر باشد... (همه این‌ها،) بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است». عمل به وصیت آن‌قدر مهم است که قبل از پرداخت سهم وارثان، اگر میت وصیت و دیونی داشته باشد، ابتدا باید وصیت وی اجراشده و دینش پرداخت شود؛ سپس باقیمانده‌ی اموال میان وراث تقسیم گردد.

---

[۱] علیرضا محمد زاده وادقانی، کورش کاویانی، بهنام بیگدلو، .(1399)مفهوم توقف بازرگان بامطالعهٔ تطبیقی در سایر نظام‌های حقوقی، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، (2)50، .399-417

[۲] لقمان بکری زاده،(۱٤۰۱). بررسی فقهی و حقوقی انتساب پرداخت دیون متعدد، نشریه قانون یار، (23)6، .73-99

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

مراجع و مآخذ

ابن منظور، محمد بن مکرم.(١٤١٤). لسان العرب. جلد ١٥، بیروت، دار صادر،چاپ سوم

احمد، فتح‌الله.(١٤١٥). معجم الفاظ الفقه الجعفری. بیجا، مطالع المدوخل الدمام

امامی، سید حسن.(۱۳۷۵). حقوق مدنی. تهران: نشر اسلامیه، چاپ چهارم

امامی، سید حسن.(۱۳۹۰). حقوق مدنی در شفعه، وصایا و ارث. تهران، کتاب‌فروشی الاسلامیه. چاپ سی و یکم

انصاری، مرتضی، المکاسب، ٦ جلد، چاپ اول، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ایران ـ قم، ١٤١٥ ه .ق.

تبریزی، جوادبن علی.(١٤٢٦).منهاج الصالحین. قم: مجمع الامام المهدی

تحریر الوسیلة(دو جلدی)، الخمینی، السید روح الله، ج٢.

جبران،مسعود.(۱۳۹۳). الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد، آستان قدس رضوی، بهنشر، چاپ هفتم

جعفری لنگرودی، محمدجعفر.(۱۳۷۰). وصیت. انتشارات گنج دانش، چاپ دوم

جعفری لنگرودی، محمدجعفر.(۱۳۸۳). ترمینولوژی حقوق. انتشارات گنج دانش، چاپ چهاردهم

حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتوح.(١٤٠٤). آیات الأحکام. جلد٢، تهران، نشر نوید

حلی، جعفر بن الحسن.(١٤١٣). مختلف الشیعه. قم: موسسه نشر الاسلامی

خاکی نهاد، محسن، رجب‌زاده، علیرضا، مظلوم رهنی، علیرضا. (١٤٠٠). وصیت تملیکی و ماترک متوفی مدیون از منظر فقه و حقوق، نشریه مطالعات فقه اقتصادی، ٣(٤)، ٨٧-١٠٤.

خمینی، سید روح الله.(١٤١٥). تحریرالوسیله. قم: موسسه نشر الاسلامی

دادمرزی، سید مهدی.(۱۳۸۰). فقه استدلالی. (ترجمة تحریرالروضة فی شرح اللمعة)، قم، مؤسسة فرهنگی طه، چاپ چهارم

راغب اصفهانی، حسین بن محمد.(١٤١٢). المفردات فی غریب القرآن.، دمشق بیروت، دارالعلم الدارالشامیة

الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (سلطان العلماء)، الشهید الثانی، ج١، ص٣٤٤.

سعدی، ابوحبیب.(١٤٠٨). القاموس الفقهی. تهران: نشر دارالفکر، چاپ دوم

طباطبایی(علامه)، سید محمدحسین.(١٤١٧). المیزان فی تفسیرالقرآن. جلد١، قم، جامعه‌ی مدرسین حوزة علمیة قم،چاپ پنجم

طبرسی، فضل بن حسن.(۱۳۷۷). تفسیر جوامع الجامع. جلد١، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزة علمیة قم

طریحی، فخرالدین.(۱۳۷۵). مجمع البحرین. جلد ١، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی، چاپ سوم

طوسی، محمد بن حسن.(بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. جلد٨، بیروت، دار احیاءالتراث العربی

عدل، مصطفی.(۱۳۸۵). حقوق مدنی. انتشارات طه، چاپ دوم

فاضل مقداد جمال‌الدین، مقداد بن عبدالله.(١٤١٩). کنزالعرفان فی فقه القرآن. جلد٢، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

کاتوزیان، ناصر.(۱۳۷٤). نظریه عمومی تعهدات. تهران، نشر یلدا

کاتوزیان، ناصر.(۱۳۸۵). قواعد عمومی قراردادها. تهران: نشر بهنشر، چاپ هفتم

کرکی، علی بن حسین.(۱٤۱۳). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم، موسسه آل البیت

محبوبی نیه، احسان. (۱۳۹۵). حلول دیون در حقوق موضوعه ایران و فقه امامیه. پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، دوره: ۵، شماره: ۹

محقق داماد، سید مصطفی.(۱۳۷۷). قواعد فقه. تهران، مرکز نشر علوم اسلامی

مرتاضی، احمد، اسمعیلی محمودآبادی، زینب. (۱٤۰۰). امکان‌سنجی اثبات جرم با سوگند از منظر فقه امامی و حنفی با رویکردی تطبیقی به حقوق ایران و افغانستان، نشریه مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)، ۱۵(۵۳)، ۳۷-۵۸.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد.(بی تا). زبدة البیان فی أحکام القرآن. جلد۱، تهران، کتابفروشی مرتضوی

مکارم شیرازی، ناصر.(۱۳۷٤). تفسیر نمونه. جلد۱، تهران، دارالکتب الإسلامیة

وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج۱۸، أبواب کتاب الحجر، باب۵، ح۱، ط آل البیت.

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]

مجله مطالعات حقوق

شماره ۵۳،
دوره ۱۳،
سال پنجم،
تابستان ۱۴۰۳،
صص ۱-۱۸

Legal Domain of Settling Debts of the Deceased and the Perspective of the Quran and Jurisprudence on the Obligations and Duties of the Deceased's Survivors

Shohreh Rabani[1]

Abstract

Despite the fact that with the death of every individual, their life file is closed, the issue of their remaining assets is a material subject, thus the estate of the deceased remains open until it is settled. Due to the particular importance of this matter, the current research delves into this significant topic through an analytical-descriptive method, utilizing library research tools regarding the legal domain of settling debts of the deceased and the perspective of the Quran and jurisprudence on the obligations and duties of the deceased's survivors. The findings indicate that according to Article 686 of the Civil Code, heirs are not obligated to give anything to creditors other than the estate. Therefore, if an individual passes away, they either leave behind assets or do not have any assets after death. If the deceased has no estate, the heirs are not obliged to settle their debts. However, if there is an estate left behind, the heirs are required to pay the debts of the creditors from the estate. The Civil Code states in this regard that the ownership of the heirs over the deceased's estate is established when the debts owed by the deceased to the creditors are paid. Subsequently, Article 788 provides an exception regarding the debts of the deceased becoming due, specifically concerning pledges. This means that if a pledgor gives an asset as a pledge to a pledgee and then passes away, the pledgor's debts do not become due in this case, as the Civil Code emphasizes that the pledge contract is not terminated by the death of the pledgor or pledgee. This issue is also reflected in the verses of the Quran and jurisprudential texts, where even obligations in the form of bequests for the survivors (spouse and children) regarding the payment of the deceased's debts are envisioned.

Keywords: Debts of the Deceased, Financial Obligations, Due Debts, Estate, Civil Code, Quran and Hadis

[1] Master's Degree in Private Law, Islamic Azad University, Natanz Branch, Natanz, Iran (Corresponding Author)

[Downloaded from jlawst.ir on 2026-11-07]